

## ❖ راه حل دوم

مرحوم نائینی می نویسد:

«الوجه الثاني: هو ان يكون الوجوب في كل واحد من افراد التخيير مشروطا بعدم فعل الآخر، فيكون العتق واجبا عند عدم الصيام و الإطعام، و كذا العكس، فتكون الإرادة قد تعلقت بكل على نحو الواجب المشروط، و ذلك أنما يكون إذا كان لكل من الصيام و العتق و الإطعام ملاك يخصه، و لكن لا يمكن الجمع بين الملاكات و كان استيفاء واحد منها مانعا عن استيفاء الباقي، فإذا كان كذلك فلا بد من إيجاب الكل على نحو الواجب المشروط، إذ تخصيص الوجوب بأحدهما يكون بلا مرجح، هذا.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. وجوب به صوم تعلق گرفته است ولی به شرط اینکه عتق و اطعام نکرده باشد.
۲. پس هر یک از خصال کفاره، واجب مشروط هستند.
۳. این در جایی است که هر یک از خصال، ملاک دارند ولی جمع بین آنها ممکن نیست و لذا با اتیان یکی، استيفاء ملاک های دیگر ممکن نیست.
۴. حال اگر شارع، وجوب را به یکی از آنها اختصاص دهد ترجیح بلا مرجح است [چون ملاک ها یکسان هستند]، در نتیجه هر سه را به صورت واجب مشروط آورده است.

ایشان خود پاسخ می دهند:

«و لكن يرد عليه: أولا: أنه لا يتوقف الواجب التخييري على ان يكون لكل من الأفراد ملاك يخصه، بل يمكن ان يكون هناك ملاك واحد قائم بكل من الأفراد، غاية أنه يحتاج إلى جامع بينها حتى لا يصدر الواحد من المتعدّد. و سيأتي توضيح ذلك.

و ثانيا: لو فرض ان هناك ملاكات متعدّدة، و لكن بعد فرض وقوع التّزاحم و التّمانع بينها في المرتبة السّابقة على الخطاب لا يمكن ان يكون كل واحد منها تامّا في الملاكية، إذ الملاك المزاحم بغيره لا يكون تامّا في ملاكته، فبالأخرة يرجع إلى ان الملاك التّامّ واحد، و العبرة بالملاك التّامّ، و مع وحدة الملاك لا تكون الأفراد من الواجب المشروط، إذ مبني ذلك كان على تعدّد الملاكات.

نعم: لو وقع التّزاحم في المرتبة المتأخّرة عن الخطاب لمكان عدم القدرة على الجمع بين متعلقي الخطابين - كما في إنقاذ الغريقين - كان الخطاب في كل واحد مشروطا بعدم فعل متعلّق الآخر، إذا قلنا في باب التّزاحم بسقوط

۱. فوائد الاصول؛ ج ۱؛ ص ۲۳۲



إطلاق الخطابين، لا أصل الخطابين، كما سيأتي تفصيله في مبحث الترتب إن شاء الله تعالى، لأن الملاك في كل واحد يكون تاماً، و إنما المانع عدم قدرة المكلف على الجمع بين المتعلقين، و لمكان اشتراط كل تكليف بالقدرة يكون الخطاب في كل مشروطاً بعدم فعل الآخر، لثبوت القدرة على هذا الوجه.

و الحاصل: أنه فرق بين عروض التزاحم في المرتبة المتأخرة عن الخطاب بعد تمامية الملاك في كل من المتعلقين، و بين وقوع التزاحم في المرتبة السابقة على الخطاب لمكان التمانع بين الملاكات، ففي الأول يكون الخطاب في كل مشروطاً بعدم الآخر، لمكان اشتراط كل خطاب بالقدرة، و ينتج نتيجة، الواجب التخييري، حيث يكون المكلف مخيراً في اختيار أيهما شاء.

و في الثاني لا يكون الخطاب بكل مشروطاً بعدم الآخر، إذ ليس هناك إلأ ملاك واحد، و مع وحدة الملاك و انطباقه على كل واحد من الخصال مثلاً لا يمكن ان يكون التكليف بكل واحد مشروطاً بعدم فعل الآخر، إذ يلزم فعليّة جميع التكاليف عند ترك فعل الكل، لتحقق شرط الوجوب في كل واحد، و لازم ذلك تعدّد العقاب و هو ضروريّ البطلان إذ ليس في ترك الواجب التخييري إلأ عقاب واحد، مع أنه كيف يعقل ان يكون هناك واجبات متعدّدة فعليّة مع وحدة الملاك؟ و هذا بخلاف الاشتراط الناشئ عن تزاحم الخطابين، فإن تعدّد العقاب لا مانع منه، و فعليّة كل من الواجبين لا محذور فيه لتماثية الملاك في كل منهما، كما سيأتي تفصيله في مبحث الترتب إن شاء الله تعالى. مع ان إرجاع الواجب التخييري إلى الواجب المشروط خلاف ظاهر الأدلة، حيث ان الواجب المشروط لا بد ان يكون مشروطاً بأحد أدوات الشرط فتأمل جيّداً.<sup>١</sup>

توضيح:

١. أولاً: واجب تخييري فقط در جایی نیست که هر یک از افراد، ملاک خاص خود داشته باشند بلکه ممکن است واجب تخييري در جایی باشد که یک ملاک به قدر جامع بين خصال باشد (به خاطر قاعده الواحد).
٢. ثانياً: اگر هر یک از خصال دارای ملاک خاص باشند، لازمه اش آن است که وقتی مولا به آن ملاک ها توجه می کند و در می یابد که آنها با یکدیگر تزاحم دارند می فهمد که آنها «ملاک تام» نیستند (چراکه ملاکی که با ملاک دیگر مزاحم است ملاک تام نیست) و در نتیجه به یکی از آنها که «اهم» است و تام است می رسد و به همان امر می کند. و اگر خصال متعدده، دارای ملاک واحد باشند، این دیگر واجب مشروط نیست.
٣. البته اگر تزاحم در مرتبه متأخر از خطاب باشد، خطاب ها مشروط می شوند (اگر گفتیم در صورت تزاحم، خطاب ها به قوت خود باقی است و صرفاً اطلاق آنها محدود می شود)

١. فوائد الاصول؛ ج ١؛ ص ٢٣٣



۴. پس توجه شود که اگر هر یک از ملاک‌ها تمام باشند و فقط مشکل در آن است که مکلف قدرت بر عمل ندارد، در این صورت وجوب مشروط است (چراکه وجوب مشروط به قدرت است و این یعنی دو امر فعلی نداریم). پس اگر هر یک را به جای آورد، نسبت به واجب دیگر قدرت ندارد پس می‌توان گفت هر یک از واجب‌ها مشروط به عدم دیگری است) ولی اگر تراحم بین ملاک‌ها باشد و مشکل در قدرت نداشتن مکلف نیست، به این معنی که هر دو ملاک هم زمان نمی‌توانند تام باشند، در این صورت تنها ملاک تام است که وجوب پیدا می‌کند که در همه خصال به صورت کلی که در افرادش موجود است، وجود یافته است.
۵. و اگر واجب تخییری از نوع دوم (وحدت ملاک در کلی) باشد، نمی‌تواند واجب مشروط باشد چراکه اولاً: لازمه اش آن است که اگر مکلف هر سه خصال را ترک کرد، سه عقاب شود. ثانیاً: لازمه اش آن است که کلی واجب باشد و بس و نه اینکه سه چیز واجب باشند.
۶. اما در نوع اول از تراحم، تعدد عقاب ممکن است.
۷. اصف‌الی ذلک آنکه بازگشت واجب تخییری به واجب مشروط خلاف ظاهر ادله است چراکه در این صورت باید بیان وجوب تخییری با یکی از ادوات شرط می‌بود.

ما می‌گوییم:

ما حصل فرمایش ایشان آن است:

۱. تراحم بعد از خطاب (همان تراحم معروف) می‌تواند به نحو واجب مشروط باشد، چراکه هر امری مشروط به قدرت است و وقتی قدرت بر اتیان هر دو امر نداریم، می‌توانیم بگوییم هر امر مشروط به عدم امر دیگر است.
۲. ولی واجب تخییری نمی‌تواند از این نوع باشد چراکه اولاً: لازمه این نوع تراحم آن است که اگر اطراف واجب تخییری ترک شد، چند عقاب داشته باشیم. ثانیاً: بالوجدان امتثال عتق و صوم و اطعام در عالم امتثال ممکن است (این را مرحوم خوبی اضافه بر آنچه از فوائد خواندیم آورده است)<sup>۱</sup>
۳. تراحم قبل از خطاب (تراحم ملاک‌ها) نمی‌تواند به نحو واجب مشروط باشد چراکه وقتی ملاک‌های مختلف قبل از خطاب، تراحم می‌کنند، آمر آن را که ملاک اهم و اتم دارد و مورد توجه قرار می‌دهد (مثل تراحم مفسده و مصلحت در مقام حکم اقتضایی)، و آنکه ملاک غیر اتم دارد اصلاً واجب نمی‌شود.

۱. اجود التقریرات، ج ۱ ص ۱۸۲



۴. علاوه بر اینکه همیشه تراحم در جایی نیست که تعدد ملاک باشد و وجوب مشروط خلاف ظاهر ادله واجب تخییری است.

ما می‌گوییم:

در پاسخ به سه اشکال مرحوم نائینی می‌توان گفت:

۱. تخییر گاه تخییر عقلی است که در رابطه کلی و افراد تصویر دارد و گاه تخییر شرعی است که بین دو شیء با دو ملاک مختلف است. تخییر عقلی هم گاه در جایی است که عرف فرد بودن مصادیق برای کلی را در می‌یابد و گاه در جایی است که چنین امری برای عرف معلوم نیست.

حال در جایی که تخییر، شرعی است، حتماً واجب تخییری در فرض تعدد ملاک در اطراف واجب تخییری است و وحدت ملاک تنها در تخییر عقلی است (چه نوع اول آن و چه نوع دوم آن) حال تصویر این راه حل برای تصحیح تخییر شرعی است و تصحیح تخییر عقلی از این راه بی‌نیاز است.

۲. اینکه تراحم ملاک‌ها قبل از خطاب به تعیین ملاک اهم و تام می‌انجامد و بقیه ملاک‌های غیر تام اصلاً واجب نمی‌شوند، در صورتی است که اطراف واجب تخییری، ملاک‌های یکسان نداشته باشند و الا به خاطر جلوگیری از ترجیح بلا مرجح، شارع آنچه دارای ملاک‌های مساوی هستند را به صورت واجب تخییری واجب می‌کند.

۳. اما اینکه ایشان می‌فرماید رجوع واجب تخییری به واجب مشروط خلاف ظاهر ادله است، سخن کاملی نیست چراکه جمع بین ادله اگر ما را به خلاف ظاهر ادله رساند (همانند مخصص منفصل)، مانعی از این امر نیست. به عبارت دیگر اگر شارع بتواند با بیان خاص خود، ما را به وجوب مشروط برساند کافی است و احتیاج به ادوات شرطیه نیست.

۴. اما مهمترین اشکال بر این راه حال (باز گرداندن وجوب تخییری به وجوب مشروط) آن است که:

وقتی شارع گفت «اگر روزه خواری کردی یا عتق کن یا ۶۰ روز روزه بگیر یا ۶۰ مسکین را اطعام کن»، این راه حل می‌گوید هر سه عمل واجب مشروط هستند به عدم فروض دیگر. یعنی عتق واجب است به شرط اینکه دو کار دیگر را انجام ندهی.

حال وقتی عبد روزه خواری کرد چون هنوز هیچ کدام از اعمال دیگر را به جای نیاورده است، پس وجوب هر سه عمل فعلی می‌شود (چراکه شرط آن وجوب که عدم عمل دیگر است محقق شده است).



حال سه وجوب فعلی اطاعت لازم دارد و از بین بردن شرط وجوب سر از عصیان در می آورد (مثلاً وقتی شرط وجوب نماز، وقت ظهر است، شما نمی توانید با از بین بردن وقت، وجوب را بردارید مگر به اینکه عصیان کنید. یا اگر استطاعت حاصل شد و حج واجب شد، با از بین بردن استطاعت وجوب حج باقی می ماند. البته اگر شارع ترخیص کرده باشد، می توان گفت شارع اجازه داده است که وجوب فعلی را به سبب اسقاط شرط، از فعلیت بیاندازد بدون اینکه آن را امتثال کند. اما این راه حل دیگری است که از مرحوم اصفهانی خواهیم خواند و صرفاً از مشروط بودن وجوب سرچشمه نگرفته است چراکه شارع می تواند ترک مطلق را هم ترخیص کند.

اللهم الا ان يقال: «عدم فروض دیگر» شرط متأخر است یعنی از اول هر سه عمل به صورت فعلی واجب نمی شوند بلکه آن عملی واجب می شود که فروض دیگر آن الی یوم القیامه حاصل نشود و چون این که کدام محقق می شود، بعدها معلوم می شود، لذا از ابتدا تنها آن عملی به صورت فعلی واجب می شود که طرفین دیگرش الی یوم القیامه معدوم باشند. فتأمل (شرط متأخر در اوامر عرفی که در آنها هم واجب تخییری تصویر دارد، فرض ندارد چراکه عرف آن را نمی فهمد)

